

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه اشکالات مرحوم نائینی بر مرحوم شیخ:

بحث در این بود که قضیه‌ی عمار آیا به عنوان دلیل برای شیخ قرار می‌گیرد یا خیر؟ مطالبی را عرض کردیم. مرحوم نائینی در اشکال دومی که بر شیخ دارد این تعبیر را دارند که می‌فرمایند «إن مثل عمار لا يحتاج إلى التنبيه لأن المؤمن لا يقصد معنا لفظ الكفر» می‌فرماید مثل عمار که از نظر ایمان و عظمت در رتبه‌ی بالایی قرار دارد نیاز نبوده به اینکه رسول خدا به او بفرماید اگر می‌توانی توره کنی توره کن، برای اینکه هیچ مؤمنی از الفاظ کفر قصد معنایش را نمی‌کند!

دو عبارت دیگر دارند که می‌فرمایند «فمع أنه يورى لا محاله» یعنی نائینی می‌فرماید اینکه رسول خدا به عمار نفرمود توره کند احتیاج به این نبود برای اینکه عمار لا محاله توره می‌کند. یک مؤمن معمولی از الفاظ کفر معنایش را اراده نمی‌کند تا چه رسد به عمار.

پس اینکه رسول خدا نفرموده این لعدم احتیاج به تنبیه بوده و نیاز نبوده، مسئله خیلی روشن بوده و می‌دانسته که عمار اگر لفظ کفر را بگوید معنای کفر را اراده نمی‌کند و لا محاله توره می‌کند. بعد می‌فرماید فمع أنه يورى لا محاله ورد قوله عز من قائل إلا من اكره و قلبه مطمئن بالإيمان، یعنی با اینکه توره هم می‌کند این آیه نازل شده یعنی در نتیجه مرحوم نائینی بر حسب ظاهر عبارت می‌فرماید فرض فرضی است که عمار توره کرده و اکراه بر این الفاظ پیدا کرده و مع ذلک خدا می‌فرماید چون قلبش مطمئن بالإيمان است مشکلی ندارد.

اشکال مرحوم خوئی بر مرحوم شیخ:

مرحوم آقای خوئی (قدس سره) هم دو جوابی که از مرحوم شیخ می‌دهند متّخذ از همین دو جواب مرحوم نائینی است که در جواب اول عبارت مرحوم آقای خوئی این است که می‌فرمایند إنَّ عظمة عمار و نبوغه في العلم و التقوى، این نبوغه في العلم نمی‌دانم از جهت تاریخی درست است یا نه؟ ایشان می‌گویند عظمت عمار و نبوغ او در علم و تقوا «مانعة أن تكلمه بكلمة الكفر» مع قصده إلى معناها، بل هو لم يتكلم بكلمة الكفر إلا ظاهراً بلسانه و كان قلبه مطمئن بالإيمان فعليه فشأن تكلمه بكلمة الكفر» ایشان یک قیاس و تشبیه می‌کنند و می‌فرمایند اگر یک کافری را مسلمان‌ها مجبور کنند که کلمه الاسلام را بگوید، او هم روی وحشت و دحشت کلمه الاسلام را می‌گوید، او چکار می‌کند؟ معنایی را اصلاً اراده نمی‌کند، عمار هم که کلمه‌ی کفر را می‌گوید معنایی اراده نمی‌کند، بعد می‌فرماید «فإن لم تكن حاجة إلى التنبيه» نیازی نبود که رسول خدا او را متنبه کند. در جواب دوم همان جوابی را می‌دهند که دیروز از قول مرحوم نائینی گفتیم.

پس جواب اول آقای خوئی همان جواب دوم مرحوم نائینی است یعنی جوابها را پس و پیش کرده، جواب اول آقای خوئی همان جواب دوم نائینی است و جواب دوم آقای خوئی جواب اول نائینی است با یک مقدار تغییر در عبارات.

خلاصه‌اش این شد که احتیاجی به تنبیه نبوده، مسئله خیلی روشن بوده برای رسول خدا که عمار توره می‌کند، به قول نائینی یورّی لا محاله. در جواب دوم می‌فرماید «ثانیا: إن الرسول(ص) و إن لم ینبّه عماراً علی التوریه و اغفل تعلیمه إیاهها» به حسب ظاهر به او تذکر نداد «لکنّه من جهة عدم مشروعیّتها فی امثال المقام» برای این است که توره در امثال مقام درست نیست «فإن اظهار الکفر - ولو مع التوریه - فی نفسه محرّم» خود اظهار کفر ولو با توره حرام است، همین که نائینی فرمود الفاظ کفر ولو قصد معنایش نشود، ولو قصد معنای خلافت هم بشود یعنی توره، استعمالش حرام است، چرا؟ «لأنّه هتکّ لله سبحانه و تجاسر لعظمته و كذلك التکلم بکلمة الفحش و اشباهها»^[1] یک فتوایی از مرحوم خوئی معروف است و آن اینکه الفاظ فحش ولو انسان قصد معنایش را نداشته باشد آنچه که موجب فحش و ناسزاست ولو انسان قصد معنایش را ندارد فقط لفظ آن را بیان می‌کند، آیا جایز است یا نه؟ فتوای ایشان این است که جایز نیست و همین جا تصریح فرمودند و می‌فرمایند الفاظ فحش هم مثل الفاظ کفر است، نفس تلفظ و تنطق به اینها حرام است.

نظر استاد محترم:

حالا ببینیم این فرمایش نائینی که مرحوم خوئی هم بعینه از استادشان مرحوم نائینی تبعیت فرمودند. ما چه می‌گوئیم؟ مرحوم آقای خوئی و مرحوم نائینی در مقابل شیخ فرمودند لا محاله توره می‌کند، نیازی نبود که رسول خدا به عمار بفرماید تو توره کن، چون معلوم بود که توره می‌کند و معنای کفر را اراده نمی‌کند ولی ما چه می‌خواهیم عرض کنیم؟ اساساً در این قضیه‌ی عمار موضوعی برای توره نیست! که در نتیجه هم استدلال مرحوم شیخ مخدوش می‌شود، یعنی اصلاً اینجا موضوعاً توره منتفی است و جوابی هم که مرحوم نائینی به آقای خوئی دادند هم منتفی است، چرا؟ عمار بر چه چیز مکره بود؟ مکره علیه آن چه بود؟ مکره علیه آن نفس لات و عزی بود، اصلاً نفس تلفظ به اینها بود و کفار کاری نداشتند که معنای را اراده کند یا نکند! اصلاً بحث آن نبوده، اصلاً مکره علیه خود تنطق و تلفظ بین الفاظ بود، مثل اینکه یک کسی را بیايند اکراه کنند و بگویند داد بزن، این بر نفس فریاد زدن مکره است، در الفاظ کفر، در قضیه‌ی عمار اصلاً کفار می‌گفتند احد نگو و بگو لات و عزا، خود این لفظ برایشان موضوعیت داشت از زبان عمار بیرون بیاید، مهم همین است. و اصلاً اینجا موضوعی برای توره وجود ندارد، توره در جایی است که انسان یک لفظی را بگوید و این لفظ چند معنا دارد و مخاطب یک معنایش را بفهمد و متکلم معنای دیگرش را اراده کند. اساساً در ما نحن فیه بحث ارادة المعنى مقصود نبوده! مقصود فقط استعمال لفظ بوده، اینکه این لفظ را بگو.

لذا به نظر من اصلاً در قضیه عمار موضوعی برای توره نیست نه فرمایش نائینی را بگوئیم که لا محاله توره کرده و نه فرمایش شیخ را بگوئیم که امکان توره داشته و توره نکرده، چون الآن که نتیجه‌گیری می‌کنیم اینطور می‌شود که شیخ می‌فرماید عمار امکان توره داشت و رسول خدا به او نفرمود توره کند! پس نتیجه می‌گیریم توره اکراه را از بین نمی‌برد. نائینی می‌فرماید لا محاله توره کرده، کدام مؤمنی سراغ دارید که لفظ کفر را بگوید و معنایش را قصد کند، پس معنای دیگری قصد کرده، نه. ما حرف سومی می‌زنیم و می‌گوئیم اینجا اصلاً موضوعی برای توره نیست.

جمع بندی:

نتیجه‌ی این چند روز بحث چه شد؟ به نظر ما اگر کسی امکان توره دارد این اکراه را از بین نمی‌برد، ما قبلاً عرض کردیم که آن فرمایشی که امام در مسئله فرموده، (مسئله‌ی امام و فتوای امام تفصیل بین سهل و غیر سهل بود) در آخر فرمود که بل اعتبار عدم سهولتها كذلك لا یخلو من قوة فتوا دادند چون در صورت سهولت فرمودند محل اشکال و بعد فتوا دادند که فرمودند اکراه

جایی است که توره سهل نباشد. قبلاً هم عرض کردیم این یک مقدار مطابق با عرف و عقلا هم هست، جایی که توره آسان باشد و جایی که توره آسان نباشد.

اما ما در توره مجموعاً چند عنوان داریم که دقت در این عناوین مسئله را یک مقداری آسان و روشن می‌کند و دقت در این عناوین سبب می‌شود که ما دست از این تفصیل برداریم. نکته‌ی اول که در کلمات نائینی است می‌فرماید توره یک راهی است که غالب مردم از آن غافلند، یک چیزی است که غالباً مورد توجه مردم نیست که این در عبارات نائینی بود. ایشان می‌فرماید «إن التوره لما كانت مغفولاً عنها غالباً» این در نماز میّت آن قسمتش که خوانده می‌شود «اللهم ان هذا المسجی قدما عبدك و ابن عبدك و ابن عمتك نزل بك» گاهی اوقات بعضی از دوستان وقتی میّت زن هست می‌گفتند نزلت. نه! نزل بك. «و أنت خير منزل به» اگر میّت مؤنث هم باشد باز باید انت خیر منظور به خواند نه بها. فرقی نمی‌کند که میّت زن یا مرد باشد.

«لما كانت مغفولاً عنها» توره غالباً مورد غفلت است، بعد می‌فرماید «و علی خلاف طبع الإستعمال» این هم نکته‌ی دوم است. این نکته را مرحوم اصفهانی هم در حاشیه‌ی مکاسب دارد. این سه چهار نکته را اگر دقت کنید فتوایتان این است که بین سهل و غیر سهل فرقی نیست؛ یکی اینکه غالب مردم از آن غفلت دارند، دوم اینکه برخلاف طبع استعمال است. استعمال کننده طبعش مأنوس است با اینکه معنای لفظ را اراده کند. قاشق طبعش بر این است که با آن غذا بخورید حالا بخواهید با آن میخ بکوبید خلاف طبعش است، با لفظ بخواهید توره کنید برخلاف طبع استعمال است، طبع استعمال این است که آن معنای مرتکز در ذهن متکلم و مرتکز در ذهن مخاطب همان اراده شود، بگوئیم حالا توره کن که اصلاً عرف هم غالباً می‌گوید چطوری ما توره کنیم؛ یک راهی را باید دائماً یادش بدهیم. عرض کردم مرحوم اصفهانی هم این نکته را دارد.

نکته سوم این است که غالباً مشکل است، مخصوصاً در جایی که یک ظالمی می‌آید اکراه می‌کند بر سب و تبری، می‌گویید باید تبری از امام خود بجویی (خدایی نکرده) اصلاً در آن شرایط بگوئیم این بخواهد توره کند خود این یک امر مشکلی است!

نکته‌ی مهمتر که به نظر من این نکته از همه‌ی نکات اهم است در توره درست است شارع این را یک طریق جایز ممکن قرار داده اما بنای شارع بر این است که توره رواج پیدا نکند، بنای دین بر این است که صدق باشد، قبلاً عرض کردم به نظر ما توره کذب شرعی نیست اما عرف او را کذب می‌داند. شارع چون بنایش بر این است که صدق رواج پیدا کند در نتیجه اصلاً نسبت به توره خیلی اعتنائی ندارد، نمی‌خواهد این باب باز شود، ما در فقه مواردی داریم که شارع یک راه‌های تخلصی قرار داده اما با یک قرائنی می‌فهمیم که نمی‌خواهد این راه خیلی باز شود تا یک حدّ محدودی می‌خواهد باشد، توره هم همینطور است. لذا این چهار عنوان یکی اینکه مردم غالباً غافل‌اند، دوم برخلاف طبع استعمال است، سوم اینکه مشکل است، امر عسیر و چهارم اینکه برخلاف بنای شارع است.

مذاق فقهی:

گاهی اوقات می‌گویند «مذاق فقهی»، بعضی می‌گویند ما چیزی به نام مذاق فقهی نداریم، اتفاقاً مذاق فقهی داریم و فقیه هم آن را درک می‌کند و غیر فقیه محال است چیزی به نام مذاق فقهی را درک کند، شما وقتی با یک رفیق‌تان دهها سال ارتباط داشته باشید دیگر مذاق او دستتان می‌آید، روحیات او دستتان می‌آید، فقه یک مذاقی دارد، آن کسی که انس با مبانی و آیات و روایات و فتاوا دارد به خوبی می‌فهمد که شارع نمی‌خواهد توره خیلی رواج پیدا کند.

ما باشیم و ظاهر این ادله‌ای که داریم اینها اکثرش مخدوش است، «انظروا إلى رجلٍ منكم يروى حلالنا و حرامنا»، اینها به کلمه‌ی رجل نمی‌شود استدلال کرد ولی می‌گوئیم مذاق شرع این است که این مناصب مهم که خیلی اهمیّت دارد، این خطیره بودن نه از این جهت که بگوئیم فهم زیاد می‌خواهد، نه! خود منصب خیلی خطیر است، هر مردی هم نمی‌تواند عهده‌دارش بشود،

زن با روحیات و خصوصیات که دارد تناسبی با این منصب ندارد، زن غالباً وقتی که یک قضیه‌ی کوچکی را می‌شنود متأثر می‌شود و این هم از مزایایی است که در زن‌ها وجود دارد، این چطور می‌تواند وقتی در دادگاه قضایای خیلی عجیب، مسائل زیاد، علی‌ایّ حال منصب خطیره است، ما می‌گوئیم برای احراز منصب مرجعیت، مرحوم آقای خوئی (قدس سره)، ما هم در بحث اجتهاد و تقلید تمام ادله‌ای که می‌گوید زن نمی‌تواند مرجع باشد را خدشه کردیم الا همین دلیل، مذاق شرع. ما می‌بینیم حضرت زهرا (سلام الله علیها) حجت هست ولی امام نیست! امامت را در رجال قرار داده، نبوت را در رجال قرار داده. یا در خود خانواده، چرا پدر عنوان ولایت را دارد؟ چون عهده‌داری فرزند کار بسیار مشکلی است و فقط تر و خشک کردن و غذا دادن به او نیست.

ما در بحث توریه می‌گوییم مذاق شرع بر این است که توریه نمی‌خواهد رایج شود. گاهی اوقات بعضی‌ها به این نکات دقیق وقتی توجه نمی‌کنند می‌گویند این چه دینی است؟ از یک طرف می‌گوید دروغ نگو، دروغ شوخی هم نکن، از طرف دیگر توریه را هم قرار دارد، می‌گوئیم توریه را به عنوان یک راه فرار قرار داده، نه اینکه بگوییم باز هم اضطرار، مقید به اضطرار هم نمی‌کنیم، می‌گوییم مذاق شرع این است که این خیلی رواج پیدا نکند. اینها را که کنار هم بگذاریم شارعی که چنین بنایی دارد، غفلت مردم هست، مخاطب طبع استعمال هست، مجموع اینها، نمی‌خواهم بگویم هر کدام مستقلاً، مجموع اینها برای انسان اطمینان می‌آورد که اگر انسان امکان توریه هم دارد این مخلّ به اکراه نیست و اکراه را از بین نمی‌برد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین